

ساقی دل : غزل

گبرياس خلع - نروژ 20.08.2016

گبرياس خلع - نروژ 20.08.2016 گوينده دکلمه: گبرياس خلع نوازنده: حميد رضا صفاران - گروه موزيک
ديبا

دلبر زَریبکری، سیمین نگار همچون پری
برده عقل و هوش من چون آیت بیغمبری
تا که او باشد، خدا را سجده نأرَم سَری
آیت سبحان و فرجود است نگاه آن پری

شیخ شهر منع ورودش کرده در کوی و دری
تا مبادا عرش لرزد، خانه ریزد بر سری
لزش پستان و تیر غمزه چشمان او
آتشی افکنده پنهان زیر هر خاکستری

گرگ با چوپان شهر سرگرم هر سوداگری
چون حریفان من ندانم شیوه اغواگری
اختلاص بچه گرگان، ابتذال شهر عشق
کشته شد لیلی به رجم و نی بیابی دلبری

میگشایم هر دری بهر بت سیمین بری
گسترانم دام دل با صنعت افسونگری
دوره لیلی سر آمد، فصل مجنونست کنون
من ز نسل عشقم و عقلی ندارم در سری

یاد ایام قدیم و بازی چرخ و فلک
باز میگردد اگر مستم کُنی با دلبری
نوجوانی و سپردن نامه ها در دست باد
لیلی امروز و مجنون در پی سوداگری

باز کن صندوقچه قفل دلت، پروانه باش
میزند لبخند به رویت گر گُشایی هر دری
عشق را آنکس که سودا کرد بسان زرگری
میربایندش حریفان زبیر سوداگری

گر شوی ساقی مجلس، ساغر مستان پر است
ساقیا دل میبری، با عشوه و افسونگری
جام می از دست تو، کام از دهان ساغری
میدهم دین و دلم بر ساقی افسونگری

من ز نسل عشقم و لیلی پی اغواگری
عاشق بی پول را در شهر خوانندش، گری
لیلی از فرط هوس افتاده در دام و قفس
گاه در دام رغبیان و حریف و مشتری

گبریا سا ساغرت خالی دلت لبریز عشق
ساقی مجلس دهد جامش به کام دیگری
در گذر از ساغر و میخانه چون رسم کهن

نیست دیگر ساقی دل تا دهندهت ساغری

گبریاں خلج - نروژ 20.08.2016

Gæbrias Khalaj 20.08.2016 kl : 16:45 Stavanger